بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و

آله الطاهرین چون این محتاج الی

قادر محمد طاهر دید که اکثر اهل زمان در قافلگاه جهان

رحل اقامت انداخته واز سفر پر خطر خویشتن فراموش

ساخته اند و نفس اماره را دوست داشته و خیرخواه

خویش دانسته بمشورت آن بی دیانت پر خیانت در

بیابان آرزو خرامان گشته اند و دست اسراف بر نقد عمر

گرم نمانه کشیده بمزید لذات و شهوات مشغولند پس لازم

دانست که بعضی از اخوان خویش را درین غفلت و جهالت نه

گذاشته ایشانرا از تلبیسات و تدلیسات نفس اماره

دهد و از خطرهای سفر قیامت خبر نماید شاید که فکری بحال
خود نموده بقیهٔ عمر خود را صرف لوازم سفر خویشتن نمایند
و خود را در ورطهٔ هلاکت نیندازند بنا برین رساله را
تالیف نموده و بر نصایح شافیه و مواعظ کافیه اش مشتمل ساخت
و بمباحثة النفس انرا موسوم گردانید و الله المستعان

بدان و آگاه باش که ترا از همه دشمنان
عظیمتر نفس اماره است که گاه و بیگاه هست بشر دفعا
خواند و از خیر و صلاحیت بی رغبت گرداند
بهوش باش و مرد از پی هوا و هوس بیا و گوهر ایمان
خویش محکم دار که دیو نفس تو هم دست گشته با ابلیس
که از کف تو رباینده این دُر شهوار و میباید که پیوسته
ازین دشمن دوست نما و این بیمروت کم حیا حذر نمائی

وبادیه در مقام مجاهده وبحا دله در آیی وبلجام امر و
نهیش محکم داریه ودر چراگاه آرزوی بی بند ومهار
نگذاری وبطپانچه نصیحت وموعظه از مستی هوا وهوس
بیرون کنی وبسر پنجه ذکر مرگ ریشه غفلت از دلش قلع
نمایی وبصفات کمالش منور ومزین گردانی واز حضیض
حیوانیت باوج ملکیتش رسانی آدمی زاده طرفه
معجونیست از فرشته سرشته واز حیوان گر کند میل این
شود کم از این ور کند میل آن شود به از آن وباید که
هر صبح وشام نفس را مخاطب ساخته بدین سخنانش تنبیه
نمایی شاید که رفته رفته بروی غالب آیی این
چه نادانیست که دعوی هوش وادراک میکنی با آنکه از همه
کس نادان تر واحمق تری آیا ندانسته که ترا در پیش بهشت

ودوزخ

ودوزخی هست وعنقریب یکی ازاین دو محل وماوای

تو خواهد بود پس چگونه شاد نشینی وخندهای بیدردانه

زنی با انکه جای خویشتن رابیقین ندانی وآب ننشینه

که مرگ را وقتی وموسمی و رسولی وپیغامی نی باشد

وجوانی وپیری منظور نمیدارد بلکه ناگاه بی اذن وبی

خبر از در درآید وترا تکلیف رحلت نماید غافل

منشین در ره سیلاب اجل کاین خانه خراب کن بنا

گاه آید پس برخیز وفرصت غنیمت شمار و بهر آسایش

سرای عقبی درین مزرعه تخمی بکار وکار جوانی را به پیری

مینداز وزود از بهر سفر پر خطر خویش زادی مهیا

ساز ازوادی معصیت بیا زود گذر

کین مرحله را هست بسی خوف وخطر گویی که کنم توبه

پس از پیری بیا از مرگ جوانان مگر نیست خبر گیرم

که ترا مهلتی دهد و عمرت به پیری رسد آیا گمان کنی که گاه

وجوی که در پای کوتل بمرکب خویش دهی نفعی میدهد

و فایده می بخشد گوییم که جد و جهد در آخر عمر فایدهٔ

میدهد و به درجات عالیات میرساند امّا چه دانی که آخر

عمر تو کجاست شاید که امروز روز آخر بوده باشد پس

عاقل آنست که در توبه و طاعت پروردگار تاخیر جایز

ندارد و فردا را از عمر خویش نشمارد   گویا که

در جوانی توبه را دشوار دانی و انتظار روزی کشیده

که ترک لذّت و راحت در دشوار نباشد هیهات

این روزیست که خدا تعالی آنرا نیافریده و نخواهد

آفرید بلکه ترک لذّت در همه وقت دشوار است

بلکه

بلکه هرچه در جوانی از آن عاجز باشی در پیری عاجزتر
خواهی بود چرا که چوب تر راست نمودن میسر است
واما چون خشک شود ممکن نیست و درخت تناور
نهال را با قوت جوانی از ریشه کندن چندان دشوار
نیست ولیکن چون بگذاری که سالها بگذرد و ریشه
محکم سازد و ضعف پیری بر تو مستولی گردد دیگر
علاج آن نتوان کرد   از ریشه بیاید درخت
عصیان برکن   این کار جوانیست به پیری مفکن
امروز اگر علاج نتوان کرد   محکم چه شود چگونه انگه
خواهی کندن   اگر جرات و دلیری تو در
معصیت با قوت بنابراین است که وی را مطلع و
واقف بر حال خویش تعالی پنداری بر تو این چه

کو است و حماقت و این چه جهل و سفاهت است

و اگر چنانچه او را حاضر و ناظر دانی و با این حال معصیت

و مخالفت ورزی پس وای بر تو این چه بی حیائی و

قباحت و بی شرمی و سماحت است گویا پروردگار

خویش را از همه مردمان کمتر شماری چرا که بد بهای

خود را از ایشان پوشیده داری و از ملک جبار هیچ

باک نداری چون نیست که اگر بنده از بندگان

تو یا مصاحبی از مصاحبان تو بر خلاف رضایت عمل

نماید فی الحال بغضب در آئی و وی را ایذاء و اهانت

نمائی و با این حال از ملک قهار هیچ باک نداری و

وی را پیوسته بغضب آری و اگر گمان کرده که ترا تاب

عقوبت الهی خواهد بود و در عذاب جهنم صبر توانی پس

وای بر تو

وای بر تو که بر دور افتاده و اندیشه باطل نموده و اگر
خواهی که تجربه نمائی و خویش را بیازمائی بیا و یک لحظه
انگشتی بر آتش بدار یا یک ساعت در آفتاب بسر آر تا مقدار
طاقت خود بدانی و بر تو ظاهر شود که بر غایت عجز و ناتوانی و
اگر بکرم پروردگار مغرور شده و بنابرین دست از کار
آخرت کشیده و گمان کرده که بی جد و جهد نجات از عذاب
و بی سعی و عمل وصول بثواب متیسر است پس چونست
که امور سهل دنیا را بکرم پروردگار کریم وا نگذاری و
بروی اعتماد نمائی و اگر دشمنی متوروی کند در دفع
وی فکرها کنی و وسیلها سازی و بکرم باری تعالی نه نگذاری
و اگر ترا میل بلذتی شود که به دینار و درم میسر شود چگونه
در تحصیل آن دینار و درم سعیها کنی و آزارها کشی و بکرم

خدا تعالی اعتماد نمائی و نکوئی که شاید مرا بی سعی و طلب

بمطلب رسانی   گوئی کریمست خدای رحمن

بخشد بکرم چه بینماز من عصیان   حق را تو اگر کریم دانی

زچه رو مانند سگان دوی پی لقمهٔ نان و پوست

که اگر کسی در خانهٔ خویش نشیند و بلهو و لعب و عیش و طرب

گذارند و گوید که خدا کریمست شاید که بی آنکه بصحرا روم

و ریاضت کشم و تخم افشانم غلّه از بهر من سبز شود

بوی تمسخر نمائی و از عاقلان و خردمندانش نشماری

و با این حال جان خود را از زیرکان و عاقلان شماری بلکه

در مزرعهٔ دنیا از بهر آسایش سرای عقبی دانه نکاری

بلکه همین چشم بر کرم پروردگار میداری مگر نشنیدهٔ که

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که الدّنیا مزرعة

الآخرة

الآخرة پس در دنیا که مزرعهٔ آخرتست بکوشد و جهد نمایند که
زمین دل را بخوف و خشیت الهی تخم نمائی و از خار
و خسک کینه و نفاق و حسد و طمع پاک نسازی و
از صفات حسنه و اعمال تخم بیفشانی و از چشمهٔ
اخلاصش آب یاری نکنی ترا حاصل و محصولی نباشد
و در دار عقبی تهی دست و مفلس بمانی و ازین
نقصی بکرم پروردگار نرسد چرا که از کرم او
همین بس است که از بهر تو راه نمایان فرستاده که
ترا تعلیم دهند که از بهر آخرت چگونه زراعت
نمائی و وعده کرده که هر چه کاری یکی را ده کرد آن
چنانچه از بهر آسایش دنیای تو از روی
کرم آب و تخم آفریده و زمین را قابل

زراعت گردانیده و ترا چشم و گوش
و هوش و دست و پا داده و تعلیم
کشت و زرع نموده و چون تخم افشانی
هر دانه را چندین دانه گرداند و اگر گمان
کرده که خدای تعالی در آخرت کریمست
و در دنیا کریم نیست پس وای بر تو
این چه غفلت و جهالت است
آیا ندانسته که خدای دنیا و آخرت
یکیست و نه فهمیده که تغییر در پرورش
کار عالم واقع نمیشود   این چه

نفاقست بگفتار لطفا بیان نمایی دیگر و از نفاق ظاهر بیزاری
آیا نشنیده که پروردگار در کلام مجید فرموده که وما
من دابة فی الارض الا علی الله رزقها پس حاصل
معیشت بظاهر آمیخته است هیچ جنبنده روی زمین
مگر آنکه بر عهده قدرت بهره می یابد و دیگر فرموده که و ان
لیس للانسان الا ما سعی و حاصل معیشت بظاهر این است
که نیست انسان را در دنیا مگر آنچه سعی نموده پس چگونه
است که آنچه بر وی همه کار [illegible] آن و غلط نموده ای تحصیل
آن سعی که [illegible] بر [illegible] اعتماد نمیکنی
و امور آخرت که [illegible] نیست مگر بسعی در آن تغافل
میکنی و بشاغل میورزی و میگویی که بر کرم کریم اعتماد نموده ام
اگر راست میگویی که بر کرم پروردگار اعتماد داری

ممکن نیست که از سرمای زمستان فکر لباسی کنی و تهیه اسباب را
آماده و کسوت و همه جمیع نمایی و بر کرم پروردگار
اعتماد نکنی و نگویی که شاید خدای تعالی مرا بی همه و پوشیدنیها
از سرمای زمستان نگه دارد و آیا گمان کرده که زمهریر
جهنم از سرمای زمستان کمتر آزار خواهد بود یا آنست
که دفع [illegible] را از زمستان کمتر دانسته یا گمان کرده که
بی جبه و جهد از زمهریر جهنم نجات خواهی یافت هیهات
هیهات بدانکه همچنانکه نجات از سرمای زمستان
ممکن نیست مگر با آتش و پوشیدن پوستین نجات از زمهریر
جهنم میسر نگردد مگر اینکه آتش محبت الهی را در دل بر
افروزی و لباس تقوی و ورع در پوشی و هم چنانکه
کرم پروردگار در دفع سرمای زمستان آنست که از بهر

آتش آفریده و در دل سنگ جای داده و ترا [illegible]
چگونه بدست هیچیاری آهنش بیرون آوری و از خویش [illegible]
سر باز نمایی همچنین گرمش در دریغ ز بهر بدسپیم آنست که
ترا چشم و گوش و هوش بداده و از بهر راه نمائی تو پیغمبران
در ما مانعیین نموده که بتعلیم ایشان ز بهر جهنم را
از خود دریغ نمایی [illegible] وای بر تو گویا که روز حساب
ایمان بیاورده و بثواب و عقاب اعتقاد ننموده و گمان
کرده که بعد از مردن زنده نخواهد بود و چون مرده بی
زیستی هیهات هیهات این چه تصور باطل
و خیال محالست باکیان کرده که ترا از بهر بازیچه آفریده
اند یا خیال کرده که اکه ترا از قطرهٔ آب منی آفریده
بانواع عجایب و غرایب در بدنت ترتیب داد بعاقبت خواهد

بود از بنکه بار دیگر خلعت هستی بر تو پوشانند و بر سریر حیات
نشانند اگر چنانچه ایمان بروز حساب آوری پس چرا
فکری بکار خویش نمایی و از معاصی پرهیز نکنی با آنکه اگر حکیم
یهودی ترا خبر دهد و گوید که انواع نعمتها و لذتها بتو
زیان دارد و مرضت را از یاده میسازد هر آینه دست
از همه نعمتها خواهی کشید و هیچ لذتی را نخواهی چشید
اگر طفلی ترا گوید که در پیراهنت عقربیست فی الحال
پیراهن را از تن جدا سازی و در دور پیش اندازی آیا قول
پیغمبران و ائمه معصومین علیهم السلم که راستی ایشان بدلیل
و معجزه ظاهر شده در تو تاثیرش کمتر است از قول
یهودی یا طفلی که از روی ظن و گمان با قصور فهم و عدم
ایمان خبر دهند یا آنست که عذاب جهنم سهلتر از نعمت

مرض و آزار عقرب تصور نموده وای بر تو ... این چه
جهالت و حماقتست یقین که اگر حال تو بر بهایم ظاهر
شود خنده بر تو و بر عقل تو خواهند زد
این چه دانش و بینش است که بلذات پر آفات دنیا
که دو روزی بیش نیست راضی شده و از راحت
بی آفت جنت قطع نظر نموده و این از سه وجه بیرون
نیست یا آنست که بوعدهای الهی ایمان نیاورده
و اعتقاد نموده و لیکن نعمتهای جنت را سهل و آسان دانسته
و یا آنست که نعمت دنیا را نقد دیده و لذات عقبی را نسیه
و نقد را از نسیه بهتر دانسته پس اگر باعث میلی تو باخرت بی
اعتقادی بوده باشد پس وای بر تو این چه کفر و حماقتست
که بپروردگار خویش را کاذب دانسته و اگر باعث آنست

و یا آنست که
نموده

که قدر لذتهای جسمانی دنیوی را اندک شمرند پس فکر کردی آیا در نوایی
و ماورای لذت آیا فکر کردی که دنیا که مزرعه آخرت است
مزرعه جای لذت و ذوق نمیباشد بلکه این جا محل کار و شغل
است و لذتها و ذوقها در روی آخرت بیش چاشنی که از بهر محض
لذت و راحت و اظهار کرم آفریده باشد و وعده آن را به آن
وعده کرده باشد و بالاتر از این برهنگی شأن و قدرت و کرم و
کلام مجید و صحف و هرچه آن بسیار بوده باشد پیش است
که لذتها و لذتهای آن جهان بسیار عظیم خواهد بود و زیاده
که اگر نیز از هیچ از جهت دنیا و در عالم دنیا شهوت و لذت و بر لذتهای م
او هیچ وقت از لذتها و غیرها بس تواند بود العاقل تکفیه
الاشاره و ذاکر بسیار لذات آخرت است که
نسبت لذات دنیا بسی بود ادنی آن جه

حالات و سعادت است اگر حاکم [illegible]

[illegible] از آب [illegible]

[illegible]

و مارا [illegible] اگر جناب [illegible]

[illegible]

[illegible] این صورت [illegible]

[illegible] اگر دلیری [illegible]

[illegible]

پس وای بر تو این چه [illegible] و حکایت [illegible]

دوستی ایشان [illegible]

ظاهر است زیاد [illegible] از آنچه [illegible]

[illegible] مخالفت [illegible]

دیگر

کافرزن شنیده که حسن مجتبی را که منکر از دوستی گریز عجب
نبوده باشند نام شوان برده و بران لعنها کنند بجوز باد
اگر یزید کرده و هر چه بسمع تشنیع عمر و صبح مال و وبال
با همین تمامی که سیاه دو فرزندان بعد از توقف و آزار
کشته و در ورطه اتلاف جعل او افتند پس چرا بر ایشان
اعتقاد داشت که نشنیده که پروردگار در کلام مجید خبر داده
که هر هنده در روز بها او ست که شنیده و اعتقاد نموده
پس او و دیگری کجا از خویش تمکر دست اعتقاد افتاده
و کسی که مرتکب آن از بهر شان عمر شریف را ضایع سازد
وجود ایشان در ورطه هلاک مبغوض از بعد از توقف و آزار
کشته اما این چه غفلت که آزار داجی عقبی را از بهر
خود رسانید و بار آزار دو روزه دنیائی شان را نفی کرده

بسم الله الرحمن الرحیم

آیا این حدیث را شنیده‌ای که بدترین مردمان کسیست که آخرت
را بدنیای دیگری فروشد و بدتر از وی کسیست که آخرت
خود را بدنیای دیگران فروشد پس اگر دیهی باشی که آخرت
خود را بدنیای فرزندان فروشی و بدترین همه مردمان
باشی پس باید که خود را از غافلان ندانی و از زیرکان
شناسی اگر جامه تراست و بپوشش ساخته
و در گرد معصیت انداخته پس وای بر تو آیا ندانسته که جا
دنیا همین است که جاعلی دنیا اسایان غوایل کردند و ترا
تعظیم نماید پس چگونه تصور نما که هرکه بر روی زمین هست
از مشرق تا مغرب ترا سجده کردند و اطاعت نمودند
آیا ندانی که بعد از پنجاه سال نه تو مانی و نه آن جمع که ترا
سجده و طاعت نمودند مانند فرعون شداد و نمرود و دیگر

ایشان و این در صورتیست که باید هی روزی بروز ترقی [illegible]
باشند چه جای اکثر از پایتخت ها و حکومت نشین هم
شود و دیار را اگر بواسطه ثواب عظمی بزرگ نمائی
با جمعیت شهرها و کثرت بناهای آن بزرگ نما آیا تعقب و
در اصفهان آیا دیگران و یهودان ارمنیان و مسلمانان
غالب بوده باشند یقین که هر چند بود در تحصیل مال از ایشان
دیار سعی نمائی باید جمیعی از گبران و یهودان خواهند بود
در مال و رفیقت و لذات بر تو زیاد و تو نباید بس این
هست و چه عقول و چه هوشست که از صد نفر شش نفر بارکی
و اشتغالی اینها و اینهمه حکومتهای و سعی کنی که در شهر
که مجلس حسینیان و فقیهان دو سه روزی فراز بری و روی
از تو [illegible] این چه دولت خارست و این چه الهی

وزبان کار بیت بارزی بیا ورود ازین وادی درگذر و طراز
مرکب خویش با داوری ، از دوری راه خویشتن یاد کن
آماده وز سفر غربت یادی کن ، از بیکسی و مردن خود یاد آور
در ماتم خود خویشتن و فریادی کن ، بیت ، که آنکه فقیر بنا خانه تو
قبر است ، فراش تو خاک و انیس تو مار و عقرب باید دانست
که قائد مردگان در دشت همگی ششصد نفر و دوم قواعد دوام قسم
خورده اند که از جای خود حرکت ننمایند تا شما را همراه ببرند و
پیوسته آرزوی این دارند که ببیابان برگردند و در تلافی ایام گذشته
کوشند و ایشان را بیست و راحتی اند که تمام دنیا و ما فیها
از ایشان بوده باشد بنو دهند و یک لحظه از فرصت خریداری نمایند
پس تو ای قدر عمر خویش ندانی و اوقات شریف را به تحصیل مال و
جاه و مخالفت حضرت آفریدگار گذرانی و خانه اصلی خویش را خراب

ماتی و میصاحی بگزار از حرف خانه و دنیا که وجود و دنی و در اکنار بر خشم طلب

بنشسته یکی آیه نظر با اهل قبور یکی و فکری بدر احوال ایشان

بنمائی که چگونه زیر خاک جسم ضایع نموده و قصرها بنهاده و عاقبت

بهزاران حسرت فرزندان و شوهر زنان وا که بنشسته و ستمی

دست فی ظلمگ قبرها از و حوادث خانه کرده دهشت چراکه

از شادی عبرت گیری و کمال خویش فکری نمائی ایشان گر دو

گر این صحبت تراندهی خواهد دلو نبود در دنیا جاودان کج ار

و بنمات هیهات تا چشم نهی نسپیده و قبر

نرود است که درجهان تا منزلت در روی زمین تا که

از زیر زمین که زنا هند خاج پا و ارضیت

حساب که ظرف خود هزار سال است مدتها و هول آن روز در

چنین جو حیوانات ... که کسی مختصر

سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله موی شریف حضرت تعجیل نموده
که پیر گردانیده است مرا چهار سوره از قرآن مجید هود و الحاقه
و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت سبب تهدید این چهار سوره
هول عظمت روز قیامت مذکور است ... محرم و بیننده
... که نفس سید المرسلین را پیر گردانید تعالی ...
کرامند عاصیان را دل سوزان دیگر زبان ولا ...
یا ورود ... عریان بعرصه قیامت ... بلا عصیان آمیخته
زبان ... صفت عاجز است ... ان
مجلس حساب و مقام عرض بر ملک جبار حاضر شوند و عرصات
از هیبت محاسبت و ترس عذاب و عقاب در بیم مانند و زبان
لال گشته اعضا بنطق در آیند و از قضا ... و قهر سوال
نمایند یا ... ما را جواب ...

نفسانی را بحساب خواهد داشت و پیش از آنکه حساب از وی
بکشند از آن وارد بهشت شود و از حساب نجات یابد و وارد
بهشت شود و در روایت است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
فرموده که حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا یعنی محاسبه نمایید
نفسهای خود را پیش از آنکه در روز حساب از شما محاسبه نمایند
پس هرگاه کسی بعنوان آن محاسبه مشغول شود نفس خود را
محاسبه نماید فردای قیامت حساب و عقاب بجهت او
دانی و مراد از محاسبه نفس آنست که در روز هنگام خلوت نشیند
و نفس را محاسبه نماید از اوقات گذشته عمر خویش با خود بگوید
چند سال عمر تو که بمعصیت و ترک طاعت گذرانیده
توبه و استغفار نماید از گناهان آن ایام و طاعتهای ترک شده
را از نماز و روزه قضا کند و اگر در ذمه اش حقی از کسی

باشد از زمین و رنگی و جنس او الی آن تا بی و اگر کسی بازنگاه نیست

دیر اعتقد خود بهی کرده از خویشتن و الهی سبب زندگی از رستگی

مر شعور خود را سبب مباهات شده باشد از بهر آن کرم‌ها

خود نهاد و بشناسد بجا کشی و بهر ساعتی که رعایت عبادت گذشته

باشد خدا او را از بهر آن نعمت شکر یکایک او دری و چون [illegible]

از عبادت گذشته عمر خویش فارغ کردی باید که بهر ساعتی [illegible]

تا جای که سنگ خویش را از دست احکام تسلیم سرمایه سعادت زمانات

تا به نفس را سعادتش تا ابد بگوید که الهی جنس سرمایه از نعمت عمر

سرمایه نیست و بهر نفسی از نفس‌های این عمر نصیب گوهری

داده و بدان نفس‌های عمر شاهی و تاج و تخت پادشاهی توان

خرید و بهر نفسی که از آن ضایع و تلف کرده باشد حسارت

عظیم خواهد کرد و دیده و امر خدا بود نزد توبه که بهره ور درگاه فضل

و بیش از آن اندازه که از سوده و ارزوی [illegible] خود را در [illegible] کرده شود

و اگر چنانچه در سنگ [illegible] و کان [illegible] بسوی [illegible]

که گیرند به جا باز کردوی و عمل [illegible] بکار [illegible] که بس جای بکار

کس که در ره [illegible] دوی [illegible] در [illegible] زیرا که هم [illegible] شده بس

در صحبت [illegible] که تا [illegible] روز را ضایع کند [illegible]

تا می روز و شب در چهار ساعت و در صحبت آمده [illegible]

[illegible] که روز [illegible] ساعت است و چهار [illegible]

تا [illegible] در چهار [illegible] روز و شب [illegible] آمده از [illegible]

پراکنده و آن وقت در ساعت که بکتابت مشغول بوده

[illegible] آن [illegible] از [illegible] و سرور [illegible] حاصل شود [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] راه دریا [illegible]

دیگر از [illegible]

و وزرا فرو گیرد و این آن ساعتیست که در او معصیت کنند و [illegible]

ساعت این خوانند و زوال آید و روشنی [illegible] حاصل شود که

به جمع اهل صنعت قسمت شود و نعیم بهشت را بر ایشان [illegible]

کرده شده و [illegible] دیگر از سر [illegible] خالی [illegible] بسم الله و

[illegible] و این آن ساعتیست که [illegible] باشند [illegible]

دیگر از ساعات دنیا [illegible] هم [illegible] شود [illegible]

کند که [illegible] این [illegible] خالی ماند و این [illegible] عظیم گردد و

همچنین [illegible] ساعات عمر [illegible] ما [illegible]

نفس [illegible] از لهو و لعب [illegible]

عمر [illegible] هلاک [illegible] یا رب [illegible]

فارغ [illegible] اخلاص [illegible]

غفلت [illegible] مدت [illegible]

[illegible]

و واقع خواهد شدن قوم زیرا که این همه امور ممکنه اند و پیغمبر

صادق القول خبر وقوع اینها خبر داده است

و هر امر ممکن که پیغمبر صادق القول

بوقوع آن خبر دهد وقوع آن

واجب بود پس وقوع

این هم خواهد بود

والله اعلم

بالصواب

والله اعلم